

# مبانی حکومت اسلامی

موضوع: ولی فقیه در رأس دولت اسلامی

کارشناس: حضرت آیت الله عباس کعبی

نهاد برگزارکننده: مرکز تحقیقات علمی حکومت اسلامی

وابسته به دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

تاریخ برگزاری: ۱۳۹۵/۹/۸

مکان: سالن اجتماعات دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

### چکیده نشست:

مسأله دولت در اسلام مخصوص دوران و عهد رسول خدا(ص) و ائمه اطهار(ع) نیست و در عصر غیبت هم به اجماع فقهاء این ولایت برای فقیه ثابت است و اختلاف نظر فقها تنها در سعه و ضیق گستره اختیارات ولی فقیه است.

مرحوم محقق نراقی در کتاب عوائد الایام، عانده ۵۳ در مسأله اختیارات ولی فقیه و اینکه ولی فقیه اختیاراتش همان اختیارات رسول الله(ص) و ائمه اطهار(ع) است، ابتدا ادعای اجماع می‌کنند و سپس به اظهار ادله نقلی در این رابطه می‌پردازند.

حال بر فرض اینکه کسانی پیدا شوند و در همه این روایات مناقشه سندی و دلالی کنند و بگویند هیچکدام از این روایات، ولایت مطلقه فقیه را اثبات نمی‌کند و اجماع و دیگر مسلمات را هم قبول نکنند، همین فقها اینجا حکومت فقیه را از باب امور حسبیه می‌پذیرند. یعنی حکومت با همه قلمرو و گستره‌اش از باب مصادیق امور حسبیه است که فقیه در رأس آن قرار می‌گیرد. امور حسبیه یعنی اموری که «ما لا یرضی الشارع المقدس بترکه و لیس من الواجبات العینیه و لا الواجبات الکفائییه». همه امور دینی و دنیوی مردم که لابد من الایتان به ولا مفر منه ... پس همه کسانی که ادله مربوط به ولایت فقیه را قبول ندارند هم، حکومت را برای فقیه در عصر غیبت ثابت دانسته و می‌گویند: «الفقیه حسباً» یعنی فقیه از راه امور حسبیه متصدی امر حکومت می‌شود.

## مشروح نشست

سومین نشست از سلسله نشست های علمی مرکز تحقیقات حکومت اسلامی با حضور آیت الله کعبی برگزار شد. وی در ابتدای جلسه به تشریح خلاصه ای از مطالب جلسه گذشته پرداخت و گفت: موضوع سخن میان ۵ مسأله مرتبط با هم بود؛ مسأله اول این است که دولت در اسلام که از احکام اولیه است (بالادلة الاربعة). مسأله دوم اینکه در عصر غیبت، ولی فقیه در رأس دولت اسلامی است. مسأله سوم، واجب شرعی بودن تلاش برای تشکیل دولت اسلامی است که در رأس آن ولی فقیه باشد. مسأله چهارم، واجب شرعی بودن حفظ دولت اسلامی و مقابله با توطئه های داخلی و بین المللی علیه دولت اسلامی، بعد از استقرار دولت اسلامی و نظام اسلامی است. مسأله پنجم، واجب بودن تلاش برای تحقق اهداف دولت اسلامی و نظام اسلامی (حاکمیت دین و تمدن اسلامی) است.

مسأله اول را در جلسه گذشته توضیح دادیم و تا حدودی به مسأله ولایت فقیه اشاره کردیم. سؤال: چگونه برای ولایت فقیه اجماع هست در حالی که مسأله ولایت فقیه اختلافی است و علما حداقل درباره سعه و ضیق آن بحث می کنند؟

عرض شد بین ۵ مسأله فوق ملازمه وجود دارد به اینکه قائل بشویم دولت در اسلام وجود دارد و مخصوص دوران رسول الله .: و ائمه اطهار(ع) نیست. در عصر غیبت هم باید دولت باشد و در رأس آن باید ولی فقیه جامع شرایط باشد. اما در عین حال چون مسأله مورد بحث و گفتگو واقع شده است، به بعضی ادله ولایت فقیه اشاره می کنیم که ثابت بکند این مسأله اجماعی است، حتی با سعه ولایت فقیه و اینکه اختیارات ولایت فقیه همان اختیارات رسول الله .: و ائمه اطهار(ع) است.

محقق نراقی در کتاب عوائد الایام، عائده ۵۳، درصدد بیان وظیفه فقها در عصر غیبت است و می فرماید: آنچه فقیه نسبت به آن اختیار دارد و وظیفه اش است، دو امر مهم است؛ امر اول؛ کل ما کان للنبی و الائمة الذین هم سلاطین الانام و حصون الاسلام فيه الولاية و کان لهم فلفقیه ایضا کذلک الا ما اخرجہ الدلیل؛ هر آنچه که پیامبر و ائمه اطهار که سلطان خلائق هستند و حاکم بر خلائق هستند و دُرّهای مستحکم اسلام هستند، ولایت دارند و جزء وظایف رسول الله و ائمه اطهار است، همان وظیفه را فقیه در عصر غیبت دارد مگر اینکه دلیل خاصی بیاید بعضی از اختیارات ائمه یا رسول الله را استثناء کند؛ مثلاً جهاد ابتدائی در عصر غیبت وجود نداشته باشد (با دلیل خاص) اما اگر دلیلی نداشته باشیم، اطلاعات و عمومات ادله جهاد و ولایت فقیه، همین ولایت فقیه در عصر غیبت را اقتضا خواهد کرد.

پس مطلب اول این است که اختیارات ولی فقیه همان اختیارات رسول الله و ائمه اطهار است. همان طور که رسول الله در رأس دولت بودند، ولی فقیه هم در رأس دولت است و مشروعیت نظام اسلامی ناشی از ولایت فقیه است.

مطلب دوم؛ إن كل فعل متعلق بامور العباد، فی دینهم و دنیاہم؛ و لابد من الاتیان به ولا مفر منه اما عقلا او عادةً من جهة توقف امور المعاد و المعاش لواحد او جماعة علیه و انتظام امور الدین او الدنیا به او شرعاً من جهة ورود امر به او اجماع او نفی ... او عسر او حرج او فساد علی مسلم او دلیل آخر او ورود الاذن فیہ من الشارع و لم يجعل وظيفة لمعين واحد او جماعة. یعنی واجباتی که نه واجب عینی باشد و نه واجب کفائی، نه برای شخص و نه برای مجموعه، نه به نحو عام استغراقی یا عام بدلی یا مجموعی، بل علم لابدیة الإتیان به او الاذن فیہ و لم يعلم المأمور و لا المأذون فهو وظيفة الفقیه و له التصرف فیہ و الاتیان به. این مطلب را در اصطلاح امور حسبیه می گویند.

اما این مطلب که اختیارات فقیه همان اختیارات رسول الله و ائمه اطهار است، می فرماید: فالدلیل علیه بعد ظاهر الاجماع ... ؛ یعنی مرحوم محقق نراقی می فرماید دلیل بر این مطلب اجماع است مبنی بر اینکه اختیارات فقیه در عصر غیبت همان اختیارات رسول الله و ائمه اطهار است. حال این اجماع را چه کسی ادعا کرده؟ حیث نص به کثیر من الاصحاب؛ یعنی خیلی از فقها تصریح کرده اند به اجماع در مسأله اختیارات ولی فقیه و اینکه ولی فقیه اختیاراتش همان اختیارات رسول الله و ائمه اطهار است، بحیث یظهر منهم کونه من المسلمات؛ تا آنجا که ظاهر از فرمایشات فقها این امر است که این حرف (اختیارات فقیه همان اختیارات رسول الله در عصر غیبت است) از امور مسلم است.

مرحوم نراقی علاوه بر ادعای اجماع به اظهار ادله می پردازد. ایشان ادله نقلی در رابطه با ولایت فقیه را ذکر کرده و می فرمایند: اینکه روایات می گویند علما و فقها وارثان انبیا هستند، امین رسل هستند، خلیفه رسول هستند، حصن اسلام هستند، مثل انبیا هستند، به منزله انبیا هستند، حاکم هستند، قاضی هستند، حجت هستند از طرف ائمه، مرجع هستند در همه حوادث، بر دستان آنها مجاری الامور و الاحکام است و اینکه فقها الکافی لآیتامهم و ... . اینکه روایات این قدر درباره جایگاه فقها تاکید کرده است، فان من البدیهیات التی یفمها کل عامی و عالم و یحکم به. به عبارت دیگر اگر پیامبری از پیامبران هنگامی که آن پیامبر بخواهد مسافرت برود یا هنگامی که وقت وفاتش برسد، به کسی بگوید شما این ویژگی ها را دارید، بعد بگوید فلان وارثی، بمنزلتی، امنیتی، حجتی، الحاکم من قبلی علیکم، المرجع لکم فی جمیع حوادثکم، و بیده مجاری امورکم و احکامکم و

هو کاف لرعیتی و ...، همه عوام کوچه و بازار می فهمند که این آقا جانشین تام الاختیار آن پیامبر است و پیامبر و ائمه(ع) این گونه روایات را در عصر غیبت گفته اند؛ همین ها بلکه بیشتر از اینها را پیامبر و ائمه(ع)، درباره فقها گفته اند. مرحوم نراقی ادامه می دهد: همه می فهمند که آن له کل ما کان لذلك النبی فی امور الرعیة و ما یتعلق بأمته. پس فقها سرپرستان امت بعد از رسول الله و ائمه اطهار(ع) هستند، بحیث لایشک فیه احد و یتبادر منه ذلك کیف لا؟ مع ان اکثر النصوص الوارءه بحق الاوصیاء المعصومین المستدل بها فی مقامات اثبات الولاية و الامامة المتضمنین لولاية جمیع ما للنبی فیه الولاية لیس متضمناً لاكثر من ذلك. آن نصوص و متونی که ولایت ائمه اطهار و جانیشینی پیامبر را ثابت می کند، بیشتر از متونی نیست که در حق فقها از ائمه صادر شده. حال چگونه ائمه دارای اختیارات مطلقه هستند اما فقها دارای اختیارات مطلق از طرف ائمه نباشند؟

لا سیما بعد انضمام ما اراد بحقهم انهم خیر خلق الله بعد ائمه و افضل الناس بعد النبیین و فضلهم علی الناس کفضل الله علی کل شیئی و کفضل الرسول علی ادنی رعیتیه.

پس مرحوم نراقی دو دلیل ذکر می کند برای اختیارات فقها که ولایت فقیه بعد از ائمه(ع)، همان ولایت رسول الله است؛ اول، اجماع. سپس ادعا می کند که این از مسلمات بوده و بالاتر از اجماع است و بعد از آن مجموعه روایات را ذکر می کند.

فرض کنیم که کسانی پیدا شوند در همه این روایات مناقشه سندی و دلالی بکنند و بگویند هیچ کدام از این روایات، ولایت مطلقه فقیه را اثبات نمی کند. همچنین اجماع و مسلمات را هم قبول نکنند، حال ما هستیم و یک مجموعه وظایفی که به عهده حکومت هاست.

به عبارت دیگر، اصل حکومت در اسلام ثابت است (گفتیم از احکام اولیه است) و اگر پیامبر .: تشریف داشتند، در رأس حکومت بودند. بعد از پیامبر نوبت ائمه اطهار(ع) است. اما در عصر غیبت فرض ما این است که ولایت فقیه در مسائل سیاسی - اجتماعی ثابت نشده؛ نه این روایت ها بر آن دلالت می کند، نه اجماع، نه امور مسلم. پس نسبت به کارهایی که بر عهده حکومت است، تکلیف چیست؟ چند فرض مطرح است:

اول) اینها بر عهده هر حکومتی است؛ هر کس که در رأس حکومت قرار گیرد، مسئول آن است. پاسخ این است که حکومت های غیر شرعی، صلاحیت حکومت کردن را ندارند. در واقع وقتی فقیه، فرضاً صلاحیت حکومت کردن نداشته باشد، غیر فقیه به طریق اولی صلاحیت ندارد.

دوم) این کارها چون ویژه رسول الله و امام معصوم هستند، باید در عصر غیبت معطل بماند و هیچ کس

عهده دارش نشود.

پاسخ این است که در فرض فوق، نظام دچار اختلال می شود؛ چون اگر کارهای حکومت انجام نشود، نظم جامعه مختل شده و جامعه بدون حکومت پیش نمی رود. بنابراین یک نفر باید عهده دار این کارها بشود. این کارهای حکومتی را در اصطلاح، امور حسبیه می گویند.

واژه حسبیه از کلمه «حسبه» و «حساب» گرفته شده. «حساب الاجر عندالله» یعنی مسائلی که برای نزدیکی به خدا انجام گیرد. اما در اصطلاح، امور حسبیه یعنی «ما لایرضی الشارع المقدس بترکه و لیس من الواجبات العینیه و لا الواجبات الکفائیه». بنابراین معلوم می شود اولاً نماز و روزه و امثال این واجبات مد نظر نیست؛ چون می گوید و لیس من الواجبات العینیه و لا الواجبات الکفائیه. ثانیاً واجب کفاییه هم نیست مثل امر به معروف، جهاد، قضاوت و ... اما شارع مقدس دوست ندارد این واجب ترک شود. پس اینها چه نوع واجباتی است؟ اینها واجبات حکومتیه است یعنی واجباتی که بر عهده حکومت است.

آیت الله کعبی در ادامه با طرح این سؤال که: مگر جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت و ... واجبات حکومتی و کفائی نیست؟ پس چرا می گویند لیس من الواجبات العینیه و لا الواجبات الکفائیه؟ گفت:

اینکه می گوئیم جهاد یا امر به معروف و نهی از منکر یا قضاوت واجب کفائی است، یعنی برای آحاد مکلفین واجب کفائی است که بروند قاضی بشوند یا اگر جهاد واجب شد، هر کسی که می تواند سلاح حمل کند و در جبهه حاضر شود تا زمانی که من به الکفایه جمع شده اند، جهاد واجب است. امر به معروف و نهی از منکر هم همینطور؛ یعنی تا زمانی که منکرات هست، امر به معروف و نهی از منکر واجب است.

اما از این حیث که سازمان جهاد ایجاد شود، یا ارتش و نیروهای مسلح ایجاد شود، یا برای قوه قضائیه تشکیلات ایجاد شود، یا برای امر به معروف و نهی از منکر نهادسازی می شود، این دیگر وظیفه آحاد مکلفین نیست، بلکه اولاً و بالذات وظیفه حکومت است. فرض این است که اگر رسول الله یا ائمه (ع) خودشان عهده دار بودند، خودشان این امور را بر عهده می گرفتند. اما الآن در عصر غیبت چه کسی عهده دار این کار بشود؟ اگر ادله ولایت فقیه تمام باشد، مسئولیت بر عهده ولی فقیه است. به این کارها می گویند امور حسبیه؛ اموری که شارع نمی خواهد بر زمین بماند.

این طور نیست که شارع مقدس بگوید جهاد بکنید اما دنبال این نباشد که نیروی مسلح مجاهد ایجاد بکند. این گونه نیست که بگوید قضاوت باید بشود اما شارع مقدس سازمان قضایی نداشته باشد. به اینها امور حسبیه گفته می شود که البته خیلی گسترده تر است و می توان برایش مثال های زیادی زد؛ مثلاً بهداشت برای حفظ

نفوس واجب است. اگر کسانی بتوانند پزشک شوند به عنوان واجبات تهیی و تا حدی که من به الکفایه است، باید متخصص بشوند. اما وزارت بهداشت، آموزش امور پزشکی، صیانت و واکسن کردن و... اینها دیگر کار اشخاص نیست. این سازمان می‌خواهد، وزارت خانه می‌خواهد این یک امر حسبی است.

پس امور حسبیه یک معنای وسیعی دارد و آن ما لایرضی الشارع المقدس بترکه و لیس من الواجبات الغیبیه و لالوجبات الکفائیه. اگر ولایت فقیه ثابت شود (که ثابت است) و اختیار ولی فقیه همان اختیارات ائمه اطهار باشد، آن موقع ولی فقیه در رأس کار حکومت است. اما صحبت با کسانی است که می‌گویند ولایت ثابت نیست. می‌گوییم امور حسبیه باید باشد یا نه؟ پاسخ می‌دهند که باید باشد. می‌پرسیم چه کسی عهده دار امور حسبیه می‌شود؟ می‌گویند حکومت. کدام حکومت؛ حکومت عرفی؟ می‌گویند خیر. حکومت شرعی هم که می‌گویند تعطیل است. اینجا یک قاعده درست می‌کنند به نام اصل عدم ولایت احد بر احد؛ یعنی افراد آزادند و فقیه و غیر فقیه یکسانند و در این امور حسبیه که لابد من الاتیان منه است، باید به قدر متقین یعنی فقیهی که مورد مدح شارع مقدس است اکتفا شود. اما غیر فقیه تحت عمومات اصل عدم ولایت احد علی احد است و می‌گویند قدر متیقن این است که فقیه باید عهده دار امور حسبیه شود.

مرحوم نراقی برای امور حسبیه ضوابطی را ذکر می‌کند که حائز اهمیت است و امور حسبیه خیلی توسعه داده می‌شود.

ایشان می‌گوید ولایت فقیه ولایت رسول الله است بالاجماع. همچنین از احکام مسلم است و به دلیل روایت، این ولایت اثبات می‌شود. اما راه دیگر برای اثبات ولایت فقیه این است: ان کل فعل متعلق بامور العباد فی دینهم و دیناهم؛ قلمرو امور حسبیه شامل همه مسائل دینی و دنیوی امروزه می‌شود؛ اعم از قوه قضائیه، قوه مقننه، همه نهادها و سازمان‌های حکومتی و... مصادیق امور حسبیه هستند و لابد من الاتیان به و لا مفر منه؛ یعنی نمی‌توان امور حسبیه را معطل گذاشت. سؤال این است که چگونه تشخیص دهیم لا بد منه؟ و تعطیل بردار نبودن را؟ می‌گوید چند ملاک برای این کار داریم: اما عقلاً او عرفاً یا شرعاً. که برای هر کدام مثال می‌زنیم.

اگر به این جمع بندی برسیم که عقلاً حکومت در هر زمان امر لابد منه است و جامعه اصلاً بدون حکومت سر پا نمی‌شود و بدون حکومت هرج و مرج ایجاد می‌شود؛ چه دینی چه غیر دینی، این حکومت عقلاً لا بد منه است.

آن موقع سؤال می‌شود که چه کسی باید متصدی این حکومت بشود؟

همه کسانی که ولایت فقیه را هم قبول ندارند می گویند: الفقیه حسبناً؛ یعنی حکومت با همه قلمرو و گسترده اش از مصادیق امور حسبیه است فقیه در رأس آن قرار می گیرد.

یا عادتاً؛ یعنی عقلای عالم برای اداره امور دینی و دنیوی خود حکومتی دارند. بنابراین حکومت از این باب از امور حسبیه است.

یا شرعاً؛ مثلاً فقیه به این فتوا برسد که خمس؛ چه سهم امام و چه سهم سادات، در عصر غیبت واجب است به دلیل آیه «و اعلموا انما غنمتم من شیئی» یا به روایت هایی استناد کند؛ مثلاً مکاتبه امام جواد  $\Gamma$  درباره «الخمس بعد المؤمنه»، یا به اجماع تمسک کند، یا به سیره اهل بیت تمسک کند و برایش ثابت شود که خمس واجب است که به آن، مسأله شرعی می گویند. حال سؤال این است که خمس را باید به چه کسی داد؟ همه فقها می گویند: الفقیه حسبناً. لذا اینکه فقها معمولاً در مسائل خمس و زکات و مجهول المالک و هر چه که متوقف بر اذن فقیه باشد، اجازه امور حسبیه می دهند، یک سیره شده.

برای امور حسبیه مثالی دیگر می زنیم:

مشهور فقها می گویند جهاد ابتدائی در عصر غیبت مخصوص امام زمان است. حال اگر فقیهی از فقها به این جمع بندی برسد که جهاد در عصر غیبت واجب است؛ مثل مرحوم خوئی که ایشان در کتاب منهاج الصالحین این را بحث کرده اند خلافاً للمشهور و به این جمع بندی رسیدند که جهاد ابتدائی در عصر غیبت جائز بلکه واجب بوده و متوقف بر معصوم نیست. البته برخی فقهای معاصر هم قائل به جهاد در عصر غیبت هستند؛ مثل مقام معظم رهبری که در اجوبه الاستفتاءات می فرمایند: لا یبعد القول بجواز الجهاد الابتدائی لمن یلی امر المسلمین اذا رأى مصلحة فی ذلک. همچنین امام 9 در کتاب بیع می فرماید: وإن کان فیه بحث و تأمل.

بنابراین آیت الله خوئی قائل به جهاد ابتدائی شد. ادله ایشان، اطلاقات و عمومات روایات است. همچنین معقول نیست که این همه آیات و روایاتی که در باب جهاد آمده، مخصوص زمان رسول الله .: باشد؛ چراکه لازمه اش تعطیل جهاد است. آیت الله خوئی ادعای اجماع بر حرمت جهاد ابتدائی در زمان غیبت را باطل می - داند؛ چون در این مطلب هم مخالف وجود دارد و هم اینکه اگر اجماعی وجود داشته باشد، اجماع مدرکی یا محتمل المدرکی است. پس چیزی برای ما نمی ماند جز اطلاقات و عمومات جهاد که متوقف بر اذن معصوم نیست.

حال چه کسی متصدی امر به جهاد در عصر غیبت شود؟ آیت الله خوئی در جواب، عبارتی از صاحب جواهر نقل می کند: لولا الاجماع لا مکن مناقشه ذلک علی اساس عموم ولایه فقیه؛ یعنی اگر ما اجماع نداشته



باشیم بر حرمت جهاد ابتدائی، می توانیم بر اساس ولایت فقیه جهاد را اثبات کنیم. مگر می شود جهاد را براساس عموم ولایت فقیه ثابت کرد؟ چگونه؟ مرحوم محقق خوئی می فرماید: الفقیه یتصدی للجهاد حسبناً. جهاد ابتدائی یکی از مصادیق امور حسبیه می شود. حال جهاد ابتدائی ارتش می خواهد، آمادگی نظامی می خواهد، آمادگی مالی می خواهد، آموزش می خواهد، حکومت می خواهد، دیپلماسی می خواهد و ... همه اینها جزو امور حسبیه هستند.

پس مصداق حسبه را می توان از عقل یا عرف یا شرع یا هر چیزی که نظم شعیه بلکه نظم مسلمین متوقف بر آن است، قرار داد.

بنابراین با این توضیح چه ولایت فقیه را از ادله ثابت کنیم (مسلمات)، چه از راه امور حسبیه، فقیه در رأس حکومت قرار می گیرد. حسبه می تواند مصادیق موسع و بزرگ داشته باشد؛ مثل جهاد و امثال اینها. لذا برخی از فقهای بزرگ مثل آیت الله تبریزی که از شاگردان آقای خوئی است می گویند: من هم قائل به ولایت فقیه هستم بر اساس حسبه، لکن بنقاحها الواسع؛ یعنی حسبه در قلمروی گسترده آن. فقیه هر دستوری بدهد، واجب الاطاعه است و انتظام امور مسلمین متوقف بر آن است. بنابراین نصرت فقیه، کمک به فقیه برای تشکیل حکومت، کمک به فقیه برای مقابله با فساد و کمک به فقیه در تحقق پیشرفت واجب است.

مرحوم صاحب جواهر (در بحث جواز اقامه الحدود للفقیه) ضمن اشاره به ادله ولایت فقیه، چند عبارت مهم را بیان می کند و می گوید اگر فقیه حکومت نکند، حدود تعطیل می شود و تعطیلی حدود باعث می شود مفاسد منتشر شده و گناه اتفاق بیفتد و ذلک مطلوب الترتک فی نظر الشارع و بأن المقتضی لاقامه الحد قائم فی صورتی حضور الامام و غیبت؛ مقتضی اقامه حدود و اجرای حدود اسلامی هم در زمان حضور امام و هم غیبت امام فراهم است. به عبارت دیگر اگر کسی مرتکب گناه شده و مستوجب حد بشود، این طور نیست که اگر امام باشد حد را اجرا کنیم و اگر امام نباشد اجرا نکنیم؛ چون می فرماید: و لیس الحکمۀ عائده الی مقیمه طبعاً؛ چون حکمت اجرای حدود به اجرا کننده حد بر نمی گردد، فتکون عائده الی مستحقه؛ بلکه حکمت اجرای حدود به مستحق حد بر می گردد؛ یعنی اگر حد اجرا نشود فساد اتفاق می افتد، اگر قوانین اسلام اجرا نشود احکام اسلام که قلمرو گسترده ای دارد، تعطیل می شود و تعطیلی اسلام یعنی تعطیلی فلسفه احکام و فلسفه احکام. همچنین در بخش سیاسی - اجتماعی نیز اگر حکومت نداشته باشیم و فقیهی در رأس این حکومت نباشد، احکام اسلام تعطیل می شود و شارع مقدس راضی به تعطیلی احکام اسلام نیست.

بعد می فرماید کتب فقها پر است از جاهایی که باید مراجعه کنیم به حاکم و این خاص اقامه حدود نیست.

سپس این عبارت را از محقق کرکی نقل می کند: اتفق اصحابنا علی أن الفقیه العادل الامین الجامع لشرایط الفتوی المعبر عنه بمجتهد فی الاحکام الشرعیه نائب من قبل ائمه الهدی فی حال الغیبه فی جمیع ما للنیابه فیہ مدخل؛ اصحاب امامیه اتفاق نظر دارند در اینکه فقیه عادل امین جامع شرایط فتوی که از او به مجتهد در احکام شرعیه تعبیر می شود، در تمامی آنچه که نیابت نیاز دارد نایب ائمه هدی است؛ که همان ولایت مطلقه مد نظر است. بعد صاحب جواهر می گوید اینهایی که این ولایت فقیه را درک نمی کنند، فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئاً و الا فهم من لحن قولهم و رموزهم امرا و لا تأمل المراد من قولهم انی جعلته علیکم حاکما و قاضیاً و حجتاً و خلیفه نحو ذلک مما نظیر منه اراده نظم زمان الغیبه لشیعتهم؛ تردید بعضی از مردم در این زمینه، امری غریب و دور از واقع است. بلکه گویا اینها به هیچ وجه، مزه ای از فقه نچشیده اند و از ساختمان سخن اهل بیت و اشارات و نکته های فرمایشات آن بزرگواران، درکی نداشته اند و در مقصود سخنان اهل بیت که (در احادیث فرموده اند) فقیه را حاکم بر شما و قاضی و حجت و جانشین خود قرار دادیم، تأمل نکرده اند. (این احادیث و مانند آن این مطلب را می رسانند که) اهل بیت خواستار ساماندهی و نظم بخشیدن به امور شیعیان در زمان غیبت بوده اند.

از مجموعه روایات استفاده می شود که ائمه (ع) خواهان آن هستند که در عصر غیبت امور شیعه منتظم شود، بلکه امور مسلمین. لذا در صفحه بعد می فرماید: لا اشکال کما لا خلاف فی وجوب مساعده الناس لهم علی نحو مساعدتهم الامام؛ همان گونه که مردم باید به امام Γ کمک کنند، به همان شکل باید به فقها در عصر غیبت کمک کنند.

سؤال: تصرف ولی فقیه باید به مصلحت مردم باشد یا می تواند خلاف مصلحت هم باشد؟

جواب: اختیارات فقیه همان اختیارات رسول الله و ائمه اطهار است. متأسفانه بعضاً به خلاف و از روی ظلم به مردم می گویند ای مردم اینکه می گویند ولایت فقیه، یعنی مردم محجور هستند و فقیه باید به جایشان تصمیم بگیرد؛ این حرف کاملاً غلط است؛ چراکه ولایت فقیه یعنی سرپرستی جامعه. مثلاً وقتی رئیس دانشگاه طبق قانون برای دانشجویان تصمیم می گیرد، یعنی دانشجویان و کارمندان دانشگاه محجور هستند؟ خیر! چون اقتضای مدیریت دانشگاه اقتضای یک مجموعه تصمیمات است.

حکومت شرعی که در رأسش فقیه است و می خواهد تصمیم بگیرد نیز ضوابطی دارد که یکی از آن ضوابط شرع است. دیگری مصلحت است. در ولایت مصلحت مولی علیه شرط است نه مصلحت ولی؛ یعنی در واقع غبطه مسلمین و منفعت مسلمین یک قید است حضرت امام هم که از قائلین به ولایت مطلقه فقیه است تصریح

می کند به این مطلب که بما هو صلاح المسلمین نه مطلقاً؛ یعنی خود این ولایت مطلقه فقیه یک قید دارد به نام مصلحت مسلمین؛ فالنبی یضرب الزانی مائه جلده و الامام كذلك والفقیه كذلك و یأخذون الصدقات بمنوال واحد و مع اقتضاء المصالح یأمرون الناس بالآوامر التي للوالی و